

Analytical and Comparative Study of the Concept of Social Stratification: The Qur'anic Approach and Karl Marx's Theory

Mohammad Ali Hosseini¹, Fatemeh Molla Agha Baba², Mohammad Taher Yaghoubi³

1. Mohammad Ali Hosseini: Assistant Professor, Department of Social Sciences, Payame Noor University, Tehran, Iran (Corresponding Author) ma.hosseini@pnu.ac.ir
2. PhD Candidate in Islamic Studies, Qur'an and Texts specialization, Payame Noor University, Qom, Iran f.mollaaghababa@gmail.com
3. Associate Professor, Department of Islamic Culture and Civilization History, Payame Noor University, Tehran, Iran yaghoubi@pnu.ac.ir

Research Article



Abstract

This study presents a comparative examination of the concept of social stratification from the perspectives of the Qur'an and Karl Marx. Marx holds that the economic structure of society—particularly ownership of the means of production—is the primary determinant of social relations and the formation of different classes. In contrast, the Holy Qur'an evaluates social stratification based on spiritual and moral criteria. The significance of this research lies in offering a critical viewpoint that deepens the understanding of religious foundations concerning social classes. The research question asks what the criteria of social stratification are from the viewpoints of Karl Marx and the Qur'an, and how, considering the characteristics of each, these perspectives influence society. The hypothesis suggests that the Qur'anic view, with its emphasis on social justice and the distinction between acquired and non-acquired differences, partially overlaps with Marx's class-based stratification while differing considerably in other respects. The study aims to achieve a deeper understanding of the points of convergence or divergence between Marxist and Qur'anic conceptions of social stratification. The research method is analytical and comparative, drawing on Qur'anic exegeses and sociological sources. The findings indicate that both Karl Marx and the Qur'an acknowledge the existence of social inequality, yet they interpret its origins differently. Marx emphasizes the role of the economy in class formation, whereas the Qur'an underscores the significance of moral and spiritual values in establishing a just society. While Marx envisions social revolution as the remedy, the Qur'an emphasizes social justice, fairness, and the struggle against oppression on both individual and collective levels.

Keywords: Karl Marx; Social stratification; Exploitation; Class conflict; Qur'an, Social justice

Received: 2025-01-01 | Received in revised from: 2025-09-27 | Accepted: 2025-09-29 | Published online: 2025-09-23

◆ How to cite: Hosseini, Mohammad Ali, Molla Agha Baba, Fatemeh, Yaghoubi, Mohammad Taher (1404SH): Analytical and Comparative Study of the Concept of Social Stratification: The Qur'anic Approach and Karl Marx's Theory, *Quran and social sciences*, 3(19), p10-47, [10.22034/arq.2025.234458](https://doi.org/10.22034/arq.2025.234458)

©2025. Article type: Research Article Published by: University of Holy Quran Sciences and Education
arq.quran.ac.ir



۱. مقدمه

نظام قشربندی اجتماعی یکی از مفاهیم بنیادین در تحلیل ساختار جوامع انسانی است که توجه بسیاری از اندیشمندان علوم اجتماعی را به خود جلب کرده است. از دیدگاه کارل مارکس،^۱ قشربندی اجتماعی به تفاوت‌های طبقاتی و نابرابری‌های اقتصادی میان افراد و گروه‌ها بازمی‌گردد که عمدتاً ناشی از مالکیت ابزارهای تولید و شکل‌گیری طبقات اجتماعی است. در مقابل، آموزه‌های قرآنی نیز به مقوله عدالت و تفاوت‌های اجتماعی پرداخته و با اشاره به ارزش‌های معنوی و اخلاقی، به شیوه‌ای متمایز به مسئله طبقات می‌نگرد. این پژوهش، به تحلیل تطبیقی میان دیدگاه‌های مارکس درباره قشربندی اجتماعی و معیارهای قرآنی در این زمینه می‌پردازد تا نقاط تلاقی و تفاوت‌های موجود را مورد بررسی قرار دهد. نتیجه این مقایسه، ارائه راه‌حل‌هایی است که هر یک از دو دیدگاه مارکس و قرآن به لحاظ اجتماعی تأثیرات خاص خود را دارند. با توجه به نقش کارل مارکس در توسعه نظریه‌های تضاد و قشربندی، تحلیل انتقادی دیدگاه او با تکیه بر معیارهای قرآنی، امکان بررسی عمیق‌تر عدالت و نابرابری از دیدگاه اسلامی را فراهم می‌کند. با توجه به دوام نابرابری‌های اجتماعی و تأثیرات منفی آن بر جوامع امروزی، این تحقیق به شناخت راه‌حل‌های قرآنی برای کاهش نابرابری‌ها و تأثیرات اجتماعی کمک می‌کند. روش تحقیق تحلیلی - تطبیقی است و با مطالعه کتابخانه‌ای صورت گرفته است و این سؤال مطرح می‌شود که دیدگاه مارکس و قرآن درباره قشربندی اجتماعی چیست و هر یک بر اساس چه معیارها و اصولی استوارند. همچنین، چه مواردی از شباهت‌ها و تفاوت‌ها میان این دو دیدگاه وجود دارد؟

۲. پیشینه تحقیق

با وجود پژوهش‌های فراوان در زمینه قشربندی اجتماعی و نظریات کارل مارکس، تاکنون اثری که به‌طور تطبیقی این مفهوم را در پرتو آموزه‌های قرآنی بررسی و

1. Karl Marx.

تحلیل کند، منتشر نشده است؛ از این رو مقاله حاضر کوشیده است خلأ موجود را پر کند و رویکردی نو در مطالعات تطبیقی دین و جامعه ارائه دهد. از این میان می‌توان به برخی پژوهش‌های زیر اشاره نمود:

الف) کتاب «مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی» نوشته ریمون آرون، با ترجمه باقر پرهام، توسط انتشارات علمی، در سال ۱۳۷۰، نشر یافته است. این کتاب یکی از متون مهم جامعه‌شناسی است که نظریات متفکرانی چون مارکس، دورکیم و وبر را به‌طور مقایسه‌ای بررسی می‌کند. درباره مارکس، بر اهمیت مبارزه طبقاتی و زیربنای اقتصادی در قشربندی اجتماعی تأکید دارد. اثر آرون نگاه توصیفی - تحلیلی دارد و صرفاً دیدگاه مارکس را در بستر جامعه‌شناسی غربی تبیین می‌کند. درحالی‌که مقاله حاضر با رویکرد قرآنی و مقایسه‌ای، مفهوم قشربندی اجتماعی را در پرتو آموزه‌های دینی بازخوانی می‌کند.

ب) کتاب «جامعه‌شناسی» اثر آنتونی گیدنز، با ترجمه منوچهر صبوری، توسط نشر نی در سال ۱۳۸۷ چاپ شده است. این کتاب مرجع آموزشی مهمی در علوم اجتماعی است. گیدنز در بخش قشربندی اجتماعی، نظریه‌های مارکس، وبر و سایر جامعه‌شناسان را مطرح و مقایسه می‌کند. گیدنز بر تحلیل چندبعدی قشربندی (اقتصادی، منزلتی و قدرت) تمرکز دارد و جنبه دینی یا قرآنی را مطرح نمی‌سازد. این مقاله نقطه تمایز دارد زیرا معیارهای معنوی و اخلاقی قرآن را در کنار تحلیل مارکسیستی بررسی می‌کند.

ج) کتاب «تاریخ و آگاهی طبقاتی» تألیف گئورگ لوکاچ، با ترجمه محسن ثلاثی، توسط انتشارات ثالث، در سال ۱۳۹۸ منتشر شده است. این کتاب یکی از آثار کلاسیک مکتب مارکسیسم غربی است که مفهوم آگاهی طبقاتی و نقش آن در مبارزه‌های اجتماعی را تحلیل می‌کند. اثر لوکاچ بر تقویت و تبیین نظریه مارکس تمرکز دارد. مقاله حاضر اما از دیدگاه دینی و قرآنی به نقد بنیادهای مارکسیستی می‌پردازد و نشان می‌دهد که عدالت اجتماعی در قرآن، فراتر از تضاد طبقاتی است.

د) کتاب «Marx: A Very Short Introduction by Peter Singer»، نوشته Singer

Peter، در سال ۲۰۰۰ میلادی، توسط دانشگاه آکسفورد چاپ شده است. این کتاب کوتاه و آموزشی، خلاصه‌ای روشن از اندیشه‌های مارکس درباره تاریخ، طبقه، سرمایه‌داری و عدالت اجتماعی ارائه می‌دهد. سینگر تحلیل مارکس را در چارچوب فلسفه سیاسی و اقتصادی بازگو می‌کند. درحالی‌که این مقاله رویکرد بینا رشته‌ای دارد و مقایسه مستقیم میان قرآن و مارکس ارائه می‌دهد.^۱

ه) کتاب مجموعه مقالات «Social Stratification: Class, Race, and Gender in Sociological Perspective» اثر David B. Grusky، است. این مجموعه مقالات معتبر جامعه‌شناسی، نظریه‌های مختلف قشربندی اجتماعی (از مارکس تا نظریه‌های معاصر) را بررسی می‌کند. گرچه این اثر دیدگاهی جامع به ابعاد قشربندی دارد، اما فاقد هرگونه نگاه الهیاتی یا قرآنی است. مقاله حاضر با وارد کردن معیارهای وحیانی، رویکردی نو و متمایز عرضه می‌کند.^۲

و) مقاله «بررسی قشربندی اجتماعی در اسلام» نوشته نازی عبدالله‌پور و فریبا اسکندر جعفرزاده در نشریه مطالعات جامعه‌شناسی، دوره ۵، شماره ۱۵ در تابستان ۱۳۹۱ به چاپ رسیده است. این مقاله تلاش کرده است تا مفهومی از قشربندی اجتماعی را در اسلام بررسی کند. محور کار بررسی قرآن و احادیث و آموزه‌های دینی است، این‌که اسلام چگونه روابط طبقاتی و نابرابری‌های اجتماعی را تحلیل می‌کند و چه راهکارهایی پیشنهاد می‌دهد. کمبود رجوع به نظریه‌های جامعه‌شناسی غربی به‌خصوص مارکس و نبود مقایسه نظام‌مند بین دیدگاه اسلامی و نظریات اقتصادی - سیاسی مارکسیستی از نقاط ضعف مقاله است.

ز) پایان‌نامه «قشربندی اجتماعی در قرآن کریم (بر اساس مطالعه تطبیقی تفسیر المیزان و نمونه)» نوشته اکرم چیتی، در دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۷۷، دفاع شده است. این پایان‌نامه قشربندی اجتماعی را در قرآن بررسی می‌کند با استفاده از تفاسیر المیزان و نمونه و می‌کوشد رویکرد این تفاسیر را نسبت به

۱. مشخصات: Singer, Peter. Marx: A Very Short Introduction. Oxford: Oxford University Press, ۲۰۰۰.

۲. مشخصات: Grusky, David B. (ed.). Social Stratification: Class, Race, and Gender in Sociological Perspective. Boulder: Westview Press, ۲۰۱۴.

نابرابری‌ها و قشرها در جامعه قرآنی استخراج کند. این پژوهش به‌طور عمده معطوف به دیدگاه قرآنی و تفسیری است؛ جنبه مارکسیستی قشربندی اجتماعی کمتر مطرح شده است؛ بنابراین، این مقاله که مقایسه بین دیدگاه مارکس و قرآن را هدف قرار می‌دهد، خلأ نظری و مقایسه‌ای را پر می‌کند.

۳. مفهوم قشربندی اجتماعی

واژه «قشر» در لغت فارسی به معنای «پوست، پوسته و لایه سطحی» آمده است و در کاربردهای مجازی به مفهوم «طبقه یا گروهی از افراد» توسعه یافته است. در منابع لغوی فارسی، این معنا هم در متون کلاسیک و هم در فرهنگ‌های جدید بازتاب یافته است. در لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه «قشر» معانی «پوست، پوست برنج و لایه سطحی» ذکر شده و به‌صورت مجازی به «طبقه و دسته‌ای از مردم» اطلاق گردیده است (دهخدا، ۱۳۳۷، ۳: ۴۸۵۴). در فرهنگ فارسی معین نیز «قشر» هم به معنای «پوست، پوسته و لایه رویین» و هم به معنای استعاری «طبقه و دسته‌ای از جامعه» آمده است (معین، ۱۳۷۶، ۴: ۲۳۴۲). افزون بر این، فرهنگ فارسی عمید در ذیل واژه «قشر» آن را «لایه؛ پوسته» و در معنای جامعه‌شناختی به‌روشنی «گروهی از افراد جامعه که دارای ویژگی‌های شغلی یا اجتماعی یکسان هستند» تعریف کرده است (عمید، ۱۳۸۹، ۲: ۱۲۱۷)؛ بنابراین می‌توان گفت که تحول معنایی «قشر» از معنای محسوس (پوست و لایه) به معنای انتزاعی و اجتماعی (طبقه اجتماعی) در زبان فارسی تثبیت شده و زمینه‌ساز شکل‌گیری اصطلاح جامعه‌شناختی «قشربندی اجتماعی» شده است.

در دانش جامعه‌شناسی، «قشربندی»^۱ اصطلاحی است که برای توصیف نابرابری‌های اجتماعی به کار می‌رود. «قشربندی اجتماعی» به ساختار و نظامی از تقسیم‌بندی اجتماعی اطلاق می‌شود که در آن افراد یا گروه‌ها بر اساس ویژگی‌ها، منابع و قدرت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به طبقات یا قشرهای مختلف تقسیم می‌شوند. این مفهوم در جامعه‌شناسی به‌عنوان یکی از ارکان تحلیل

نابرابری‌های اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد (گیدنز، ۱۳۸۷، ۲: ۲۱۰-۲۱۱). قشربندی اجتماعی به معنای وجود سلسله‌مراتب و نابرابری میان افراد و گروه‌ها در جوامع انسانی است. این قشرها به صورت پیوسته و متغیر هستند و بر اساس تغییرات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در طول زمان تغییر می‌کنند (امیرپورسعید، ۱۳۹۸: ۵۲-۵۳) قشربندی اجتماعی می‌تواند بر اساس معیارهایی چون ثروت و دارایی، قدرت، منزلت، جایگاه اجتماعی، تحصیلات و سطح علمی، قومیت و نژاد، شغل و مذهب و سایر ویژگی‌های فردی و جمعی شکل بگیرد (گیدنز، ۱۳۸۷: ۱/ ۲۱۹).

۴. مبانی نظری

الف) مؤلفه‌های کارل مارکس در مورد طبقه و قشربندی اجتماعی

کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳ م) مؤلفه‌های بسیار تأثیرگذاری درباره طبقه^۱ و قشربندی اجتماعی ارائه کرده است. ماده‌گرایی تاریخی: مارکس بر این باور بود که تاریخ بشر در درجه اول تاریخ مبارزه‌های طبقاتی است. او معتقد بود که ساختار اقتصادی جامعه (شیوه تولید) تعیین‌کننده ساختار اجتماعی و سیاسی آن است. این ایده را می‌توان در مانیفست حزب کمونیست^۲ مشاهده کرد که در آن می‌گوید: «تاریخ همه جوامع تاکنون تاریخ مبارزه طبقاتی است» (مارکس و انگلس، ۱۴۰۰: ۹).

طبقات اجتماعی: مارکس جامعه را به دو طبقه اصلی تقسیم می‌کند:

اول: بورژوازی: ^۳ طبقه‌ای که مالکیت و کنترل ابزار تولید را در دست دارد. این طبقه به سودآوری از طریق استثمار^۴ کارگران وابسته است.

دوم: پرولتاریا: ^۵ طبقه کارگر که نیروی کار خود را می‌فروشد و زیر سلطه بورژوازی قرار دارد. مارکس در سرمایه‌متذکر می‌شود: کالا، در ذات خود، نسبت به شرایط تولید و کار، تنظیمات طبقاتی ایجاد می‌کند (مارکس و انگلس، ۱۴۰۰: ۲۵).

1. class.

2. Communist Party.

3. Bourgeoisie.

4. Proletariat.

5. Exploitation.

مبارزه طبقاتی: مارکس اعتقاد داشت که مبارزه طبقاتی به عنوان یک حرکت تاریخی برای تغییر ساختار اجتماعی و اقتصادی ضروری است. او بیان می‌کند که پرولتاریا باید به طبقه‌ای تبدیل شود که بر تمامی طبقات دیگر غلبه کند (مارکس و انگلس، ۱۴۰۰: ۳۴).

قشربندی اجتماعی: در عین حال که مارکس بیشتر بر طبقه و اقتصاد تمرکز داشت، او به تأثیر دیگر عوامل مانند نژاد، جنسیت و فرهنگ نیز توجه کرد. هرچند این موارد در نوشته‌های اولیه او کمتر مورد بررسی قرار گرفته است، اما در آثار بعدی، به ویژه در نقد سرمایه‌داری، جنبه‌های دیگری از قشربندی اجتماعی را نیز بررسی می‌کند (آرون، ۱۳۹۳: ۱۶۴).

مارکس معتقد بود که با لغو مالکیت خصوصی و ایجاد مالکیت جمعی، تمایزات طبقاتی از بین خواهد رفت. ایده‌های او زمینه‌ساز سوسیالیسم^۱ و کمونیسم^۲ شد و هنوز در رشته‌های مختلفی از علوم سیاسی تا اقتصاد تأثیرگذار است (نجاتی، ۱۳۹۹: ۲۴۳).

ب) مبانی نظری قرآن در موضوع طبقات اجتماعی

قرآن کریم وجود تفاوت‌ها و مراتب اجتماعی در میان انسان‌ها را امری تکوینی و برخاسته از نظام حکیمانه آفرینش می‌داند. این تفاوت‌ها شامل توانایی‌های جسمی و ذهنی، ظرفیت‌های علمی و اقتصادی و حتی تنوعات قومی و زبانی است. بر اساس آیات قرآن، این تمایزات نه نشانه بی‌عدالتی الهی، بلکه جلوه‌ای از حکمت و تدبیر پروردگار برای تکامل و تعاون انسانی است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۸: ۷۵). در این بخش چستی و چرایی تفاوت‌ها بررسی و ریشه نابرابری اجتماعی از منظر قرآن کریم در بعد انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی بررسی می‌شود:

چستی، چرایی و غایت تفاوت‌های اجتماعی: از منظر قرآن، تفاوت‌ها در میان انسان‌ها بخشی از «سنت تکوین» الهی است که در قالب الفاظی چون شُعب و قَبَائِل بیان شده است. خداوند می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» (حجرات: ۱۳)؛ این بیان نشان می‌دهد که تنوع قومی و قبیله‌ای امری طبیعی و

1. Socialism.

2. Communism.

وسيله‌ای برای شناخت متقابل و همزیستی اجتماعی است، نه برتری جویی نژادی (قرطبی، ۱۳۶۴، ۱۶: ۳۲۷).

قرآن تفاوت‌ها را نتیجه «توزیع حکیمانه مواهب» معرفی می‌کند: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (زخرف: ۳۲) علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «اختلاف در معیشت‌ها و مراتب اجتماعی، لازمه نظام علی و معلولی عالم و وسیله‌ای برای نیاز متقابل انسان‌هاست» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۸: ۸۵). هدف غایی این تفاوت‌ها در قرآن، تحقق تعاون، تکامل و آزمایش اخلاقی انسان‌ها است:

الف) تعاون: هر طبقه‌ای با مهارت و موقعیت خود، نیازی از جامعه را برآورده می‌سازد (فخررازی، ۱۴۲۰: ۲۷ / ۱۰۷).

ب) تکامل: اختلاف امکانات و موقعیت‌ها، زمینه‌ساز پیشرفت متقابل و تبادل دانش و تجربه است.

ج) آزمون: قرآن این تفاوت‌ها را «فتنه» و «آزمایش» می‌نامد: «وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً» (فرقان: ۲۰)؛ یعنی موقعیتی برای سنجش صبر، شکر و عدالت‌ورزی (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۵: ۲۳۴).

از منظر تشریح، قرآن معیار برتری را تقوا و عمل صالح می‌داند، نه ثروت یا نسب: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ» (حجرات: ۱۳). به همین دلیل، مفاهیمی چون عدالت (نساء: ۵۸)، انفاق (بقره: ۲۷۴) و پرهیز از تبعیض ناروا (نساء: ۱۳۵) ابزارهای اصلی اصلاح روابط طبقاتی معرفی شده‌اند (مطهری، ۱۴۰۲، ۳: ۸۷؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۲: ۱۵۶).

ریشه نابرابری اجتماعی از منظر قرآن کریم: از منظر قرآن کریم، باید میان «تفاوت اجتماعی» و «نابرابری اجتماعی» تمایز نهاد:

تفاوت اجتماعی به اختلافات طبیعی، تکوینی و کارکردی میان افراد و گروه‌ها در استعداد، توانایی، موقعیت جغرافیایی، نقش‌های اجتماعی و سطح معیشت اشاره دارد که لازمه شکل‌گیری و بقای جامعه انسانی است (زخرف: ۳۲؛ نحل: ۷۱). نابرابری اجتماعی هنگامی پدید می‌آید که این تفاوت‌های طبیعی به واسطه

سوءاستفاده از قدرت، ثروت یا جایگاه اجتماعی و در نتیجه غفلت از اصول اخلاقی و عدالت، به سلطه، محرومیت و تبعیض ساختاری منجر شود (قصص: ۷۶-۸۳) (سیف‌اللهی، ۱۳۸۸: ۲۷۸-۲۸۰).

در ادامه ریشه نابرابری اجتماعی از دو بعد انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی بررسی می‌شود:

بُعد انسان‌شناختی: قرآن کریم بر این حقیقت تأکید دارد که منشأ بخش مهمی از نابرابری‌های اجتماعی به ویژگی‌های روانی و اخلاقی انسان بازمی‌گردد. به‌عنوان نمونه: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ» (علق: ۶-۷) انسان هنگامی که روحیه «استغنا» (بی‌نیازی و خودبسندگی متکبرانه) در او پدید آید، به «طغیان» می‌گراید و این طغیان زمینه‌ساز استعلا، برتری‌جویی و شکل‌گیری روابط ناعادلانه می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۲۰: ۳۶۰).

بُعد جامعه‌شناختی: از منظر قرآن، وجود تفاوت‌های اجتماعی یک ضرورت کارکردی و بخشی از حکمت الهی در نظام اجتماع انسانی است: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا» (زخرف: ۳۲) این تفاوت‌ها برای ایجاد «نیاز متقابل» و «همکاری اجتماعی» است (فخر رازی، ۱۴۲۰، ۲۷: ۱۴۵)؛ اما قرآن هشدار می‌دهد که این تفاوت‌ها نباید به نابرابری ظالمانه بدل شود. لذا با طرح اصولی مانند عدالت (نساء: ۱۳۵؛ حدید: ۲۵)، انفاق (بقره: ۲۷۴) و منع اسراف و تبذیر (اسراء: ۲۷)، مسیر انحراف تفاوت اجتماعی به نابرابری اجتماعی را مسدود می‌کند (قرطبی، ۱۳۶۴، ۱۰: ۲۳۹).

۵. اصول و معیارهای قشربندی اجتماعی در قرآن کریم

تمایزات و قشربندی اجتماعی از منظر تکوینی (ذاتی) و تشریحی (حقوقی-اجتماعی) پدیده‌های طبیعی محسوب می‌شود که قرآن کریم نیز به آن اشاره دارد. به‌عنوان نمونه در بعد تکوینی و ذاتی: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ

1. Anthropological Perspective.

2. Sociological Perspective.

الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًا وَرَحِمْتَ رِبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» (زخرف: ۳۲)؛ ما معیشت آن‌ها را در حیات دنیا در میان‌شان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر کرده (و با هم تعاون نمایند) و در بعد تشریحی: «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات: ۱۳)؛ ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (این‌ها ملاک امتیاز نیست)، گرمی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست. آنچه از اهمیت بنیادین برخوردار است، نحوه مواجهه انسانی با این نابرابری‌های اجتماعی و سیاست‌گذاری‌های مرتبط با آن است.

قرآن کریم به مسئله قشربندی و طبقه‌بندی اجتماعی پرداخته و این موضوع را در قالب مفاهیم و اصطلاحاتی چون «شعوباً» و «قبائل» و مانند آن بیان کرده است. این مفاهیم ناظر بر وجود تفاوت‌های اجتماعی و تنوعات انسانی در نظام آفرینش‌اند. درعین‌حال، قرآن در مواجهه با این تفاوت‌ها، اصولی چون «عدالت»، «مساوات»، «فضیلت» و «مسئولیت اجتماعی» را به‌عنوان معیارهای ارزشی و تنظیم‌کننده روابط اجتماعی مطرح می‌سازد.

الف) مفهوم عدالت و نابرابری

از منظر قرآن، عدالت بر پایه ارزش‌های معنوی و انسانی استوار است و همه ابعاد حیات اجتماعی، از جمله روابط اقتصادی، توزیع منابع و جایگاه‌های طبقاتی، باید با معیار عدالت اجتماعی تنظیم شود. نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی، اگر در چهارچوب ارزش‌های الهی مدیریت شوند و منجر به ظلم، تبعیض، یا محرومیت ساختاری نشوند، قابل‌پذیرش‌اند؛ اما سوءاستفاده از این تفاوت‌ها و ایجاد فاصله‌های تبعیض‌آمیز، در تعارض با مبانی قرآنی است (مطهری، ۱۴۰۲، ۳: ۸۷). در ادامه مفهوم عدالت و نابرابری در برخی از آیات قرآن اشاره می‌شود: عدالت به‌عنوان معیار عام در قضاوت و روابط اجتماعی: آیه ۱۳۵ سوره نساء با تعبیر «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ»، عدالت را به‌عنوان یک تکلیف الهی و معیار عام

مطرح می‌کند که باید حتی در برابر منافع شخصی و روابط خانوادگی رعایت شود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ» (نساء: ۱۳۵)؛ علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌نویسد که «قسط» نه تنها در قضاوت، بلکه در تمامی مناسبات اجتماعی، اعم از سیاسی و اقتصادی، لازم‌الرعایه است و این اصل می‌تواند معیار سنجش نابرابری‌های اقتصادی باشد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۵: ۳۴۷). عدالت به‌عنوان غایت بعثت انبیا: آیه ۲۵ سوره حدید، فلسفه ارسال پیامبران و نزول کتب آسمانی را «لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ» معرفی می‌کند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكُتُبَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵) علامه طباطبایی معتقد است که «قسط» در این آیه به معنای برپایی نظام عادلانه در همه سطوح، از جمله رفع تبعیض‌های اقتصادی، جلوگیری از تمرکز ثروت و تضمین حق محرومان است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۹: ۲۹۹).

امر عام الهی به عدالت و احسان: آیه ۹۰ سوره نحل، از جامع‌ترین بیانات قرآنی در حوزه عدالت اجتماعی است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ» (نحل: ۹۰)؛ مفسران عدالت را در این آیه به معنای «دادن حق هر ذی‌حق» و احسان را «افزون بر حق عمل کردن» دانسته‌اند. از منظر اقتصادی و اجتماعی، این آیه نه تنها دستور به رعایت توازن و برابری حقوقی می‌دهد بلکه احسان را به‌عنوان یک اصل تکمیلی برای جبران شکاف‌های طبقاتی توصیه می‌کند (قرطبی، ۱۳۶۴، ۱۰: ۲۵۲؛ طیب، ۱۳۷۸، ۴: ۱۲۲).

پیوند عدالت و نابرابری: در مجموع، قرآن نابرابری طبیعی یا اقتصادی را به‌عنوان بخشی از سنت تکوین می‌پذیرد، اما آن را مشروط به رعایت عدالت، توزیع عادلانه منابع و پیشگیری از ظلم و محرومیت می‌سازد. هر جا که نابرابری به سلطه‌گری، استثمار، یا تضییع حقوق بینجامد، از نگاه قرآن مردود است (مصباح یزدی، ۱۳۹۲: ۱۵۶).

ب) برابری انسان‌ها

قرآن به تساوی انسان‌ها بدون توجه به نژاد، جنس و موقعیت اقتصادی تأکید می‌کند. در آیه ۱۳ سوره حجرات آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ»

وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا؛ ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (این‌ها ملاک امتیاز نیست). این آیه بیان می‌کند که خداوند انسان‌ها را از یک نفس واحد خلق کرده و هدف از این تنوع، شناخت و تعامل میان آن‌هاست (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۲۲: ۱۹۶).

ج) کمک به نیازمندان

قرآن بر لزوم حمایت از فقرا و نیازمندان تأکید دارد. در آیه ۲۶۷ سوره بقره می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از قسمتهای پاکیزه اموالی که (از طریق تجارت) به دست آورده‌اید و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته‌ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان)، انفاق کنید. این آیه به مسلمانان دستور می‌دهد تا از مال حلال خود به نیازمندان کمک کنند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۲: ۳۵۵).

د) نقد نابرابری اقتصادی

قرآن به شدت نابرابری اقتصادی را محکوم می‌کند و به مسلمانان توصیه می‌کند که از انباشت ثروت در دست یک یا چند نفر جلوگیری کنند. در آیه ۳۴ سوره توبه آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بسیاری از دانشمندان (اهل کتاب) و راهبان، اموال مردم را به باطل می‌خورند و (آنان را) از راه خدا بازمی‌دارند. این آیه تأکید می‌کند که مسئولیت مالی و اجتماعی باید به‌طور عادلانه توزیع شود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۰: ۱۲۳).

۶. قشربندی اجتماعی در اندیشه کارل مارکس

قشربندی اجتماعی در اندیشه کارل مارکس، بر محور روابط اقتصادی و تضادهای طبقاتی بنا شده است. مارکس معتقد است که ساختار اجتماعی جوامع تحت تأثیر عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شکل می‌گیرد و در این میان مفهوم طبقه و استثمار نقشی اساسی در تعیین جایگاه‌های اجتماعی ایفا می‌کند. مبارزه طبقاتی،

به‌عنوان نیروی محرک تاریخ، باعث تحول در ساختارهای قشربندی و ایجاد تغییرات اجتماعی بنیادین می‌شود. در ادامه به تحلیل این مباحث می‌پردازیم.

الف) بررسی عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مؤثر بر قشربندی

از دیدگاه مارکس، ساختار اقتصادی جامعه، به‌ویژه مالکیت بر ابزار تولید، تعیین‌کننده اصلی روابط اجتماعی و شکل‌گیری طبقات مختلف است. در این بخش، به بررسی عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مؤثر بر قشربندی از دیدگاه مارکس پرداخته می‌شود.

عوامل اقتصادی: مارکس معتقد است که ساختار اقتصادی جامعه، بنیاد

قشربندی اجتماعی را تشکیل می‌دهد. او به‌ویژه به این مسائل توجه دارد:

۱. حکمرانی شیوه تولید: مارکس بر این باور است که نوع شیوه تولید (زراعتی، صنعتی و غیره) تعیین‌کننده طبقات اجتماعی است. هر شیوه تولیدی به نوع خاصی از روابط اجتماعی منجر می‌شود. او در کتاب سرمایه بیان می‌کند که عوامل اقتصادی بر روابط اجتماعی و قشرها تأثیر می‌گذارد و نوع تولید، با توجه به ابزار تولید، طبقات را شکل می‌دهد (مارکس، ۱۴۰۱ الف: ۲۸۲-۲۸۰).

۲. استثمار و انباشت ثروت: طبق تحلیل مارکس، بورژوازی (مالکین ابزار تولید) با استثمار پرولتاریا (کارگران) ثروت را انباشت می‌کند. این موضوع در آثار مارکس عمیقاً بررسی شده و در مانیفست حزب کمونیست به آن اشاره گردیده است: تاریخ همه جوامع موجود، تاریخ مبارزات طبقاتی است (مارکس، ۱۴۰۰: ۱۰).

عوامل اجتماعی: عوامل اجتماعی نیز نقش مهمی در قشربندی ایفا می‌کنند

و از دیدگاه مارکس می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. آگاهی طبقاتی: مارکس تأکید زیادی بر «آگاهی طبقاتی» دارد. او بر این باور است که پرولتاریا باید از وضعیت استثمار خود آگاه شود تا بتواند به مبارزه علیه بورژوازی برخیزد. در سرمایه او به این نکته اشاره می‌کند که تنها زمانی که کارگران به آگاهی از طبقاتی خود برسند، می‌توانند به تغییرات بنیادین در جامعه دست یابند (مارکس، ۱۴۰۱ ب: ۶۷۲).

۲. نظام‌های فرهنگی و اجتماعی: طبق نظریه مارکس، ایدئولوژی‌ها و نظام‌های فرهنگی و اجتماعی به حفظ و تقویت طبقات موجود کمک می‌کنند. او در نقد فلسفه حقوق هگل می‌گوید: «ایدئولوژی‌های مسلط به‌طور معمول منافع طبقه حاکم را نمایندگی می‌کنند و به بهبود وضعیت این طبقه کمک می‌کنند» (مارکس، ۱۴۰۱ ب: ۵۴، ۴۲۵).

عوامل سیاسی: عوامل سیاسی نیز در قشربندی اجتماعی مؤثر هستند و مارکس به آن‌ها توجه خاصی دارد:

۱. قدرت سیاسی و اقتصادی: مارکس معتقد است که قدرت سیاسی به‌طور مستقیم با طبقات اجتماعی مرتبط است. بورژوازی نه تنها مالک ابزار تولید است، بلکه قدرت سیاسی را نیز در اختیار دارد و از این طریق منافع خود را پیش می‌برد. در مانیفست حزب کمونیست می‌خوانیم: «طبقه حاکم، ایدئولوژی خود را به‌عنوان علم عمومی جامعه تلقی می‌کند» (مارکس، ۱۴۰۰: ۴۳).

۲. مبارزه طبقاتی: مارکس بر این باور بود که مبارزه طبقاتی نه تنها اقتصادی، بلکه سیاسی نیز هست. او معتقد است که تنها از طریق سازمان‌دهی و مبارزه سیاسی است که پرولتاریا می‌تواند به حقوق خود برسد. در سرمایه به این نکته اشاره شده است که مبارزه سیاسی به‌عنوان ابزاری برای دستیابی به تغییرات اجتماعی و اقتصادی است» (مارکس، ۱۴۰۱ ب: ۵۶).

بنابراین، از دیدگاه کارل مارکس، قشربندی اجتماعی نتیجه تعامل پیچیده‌ای از عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. او با تحلیل‌های خود نشان می‌دهد که چگونه این عوامل در ادامه به ایجاد و تقویت نابرابری‌های اجتماعی منجر می‌شوند. در نهایت، آگاهی طبقاتی و مبارزه سیاسی را به‌عنوان ابزارهای اصلی برای تغییرات اجتماعی و اقتصادی معرفی می‌کند.

ب) رابطه طبقه اجتماعی با استثمار در نظریه مارکس

کارل مارکس بر این باور بود که ساختارهای اقتصادی و اجتماعی تعیین‌کننده طبقات و رابطه آن‌ها با یکدیگر هستند. مارکس مفهوم طبقه اجتماعی را بر

مبنای روابط تولید تعریف می‌کند. طبق نظریه او، طبقات اجتماعی به دودسته بورژوازی و پرولتاریا تقسیم می‌شوند (مارکس و انگلس، ۱۴۰۰: ۲۱). در ادامه به تحلیل روابط آن‌ها خواهیم پرداخت.

رابطه بین طبقه اجتماعی و استثمار: مارکس به‌وضوح رابطه بین طبقات

اجتماعی و مفهوم استثمار را تحلیل می‌کند. این رابطه به شرح زیر است:

۱. استثمار به‌عنوان اساس اقتصادی: استثمار در نظریه مارکس به معنای استفاده از نیروی کار دیگران برای تولید ثروت است. او معتقد است که بورژوازی از طریق استثمار پرولتاریا، ثروت را انباشت می‌کند. در بیانیه حزب کمونیست بیان می‌کند: «بورژوازی هر چیز را تبدیل به کالا کرده است». (مارکس، ۱۴۰۰: ۱۰).
 ۲. اضافه ارزش: یکی از مفاهیم کلیدی در تحلیل مارکس، «اضافه ارزش» است. به عقیده مارکس، کارگران ارزش بیشتری از آنچه دریافت می‌کنند تولید می‌کنند. او در سرمایه می‌نویسد: «اضافه ارزش به‌عنوان منبع اصلی سود بورژوازی عمل می‌کند». این پدیده به‌وضوح نشان‌دهنده استثمار کارگران توسط سرمایه‌داران است (مارکس، ۱۴۰۱ الف: ۱۳۳).

۳. مبارزه طبقاتی: مارکس استثمار را عامل اصلی مبارزه طبقاتی می‌داند. طبق نظریه او، تاریخ همه جوامع، تاریخ مبارزات طبقاتی است. این مبارزه نتیجه تضاد منافع بین طبقات اجتماعی است. در مانیفست حزب کمونیست می‌گوید: «مبارزه طبقاتی به‌عنوان محرک تاریخ بشری است» (مارکس، ۱۴۰۰: ۳۴).

تأثیرات و پیامدهای استثمار: استثمار به‌زعم مارکس نه تنها نابرابری‌های اقتصادی را به وجود می‌آورد، بلکه به نابرابری‌های اجتماعی و فرهنگی نیز منجر می‌شود. برخی از پیامدهای آن عبارت‌اند از:

۱. نادیده گرفتن حقوق کارگران: با استثمار، حقوق انسانی و اجتماعی کارگران نادیده گرفته می‌شود. این موضوع باعث ایجاد حس ناامیدی و بی‌اعتمادی در بین کارگران می‌شود (مارکس، ۱۴۰۱ الف: ۹۴-۹۶).

۲. تنگناهای سیاسی: استثمار اقتصادی می‌تواند بر سیاست‌ها و قوانین حاکم بر

جامعه تأثیر بگذارد و به تقویت قدرت طبقات حاکم منجر شود. تحلیل مارکس از مفهوم طبقه اجتماعی و رابطه آن با استثمار نشان می‌دهد که استثمار به‌عنوان یک پدیده اقتصادی نه تنها بر ساختارهای اقتصادی تأثیر می‌گذارد بلکه نابرابری‌های اجتماعی و سیاسی را نیز تقویت می‌کند (مارکس، ۱۴۰۱ الف: ۱۳۷-۱۳۹).

ج) تأثیر مبارزه طبقاتی بر شکل‌گیری قشربندی اجتماعی

جهت شناخت تأثیر مبارزه طبقاتی بر شکل‌گیری قشربندی اجتماعی در اندیشه مارکسیستی، نقش تضادهای طبقاتی و چگونگی شکل‌گیری این تضادها در ساختار اجتماعی جوامع سرمایه‌داری، بررسی می‌شود. در این چارچوب، مبارزه طبقاتی به‌عنوان نیروی محرک تاریخ و عامل اساسی در ساختار اجتماعی و قشربندی طبقاتی شناخته می‌شود.

مفهوم مبارزه طبقاتی: مبارزه طبقاتی به‌عنوان یک پروسه اجتماعی، به تقابل و تضاد منافع بین طبقات اجتماعی اشاره دارد. مارکس می‌نویسد: «تاریخ تمامی جوامع تاکنون، تاریخ مبارزات طبقاتی است». این جمله به‌وضوح اهمیت و مرکزیت این مفهوم را در تفکر مارکسیستی نشان می‌دهد (مارکس، ۱۴۰۰: ۹).

تأثیر مبارزه طبقاتی بر قشربندی اجتماعی: مبارزه طبقاتی تأثیرات

متعددی بر شکل‌گیری و ساختار قشربندی اجتماعی دارد:

۱. تغییر ساختار قشربندی: مبارزه طبقاتی منجر به تغییر در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی می‌شود. با افزایش آگاهی از حقوق طبقاتی، پرولتاریا سعی در به چالش کشیدن قدرت بورژوازی دارد. این مبارزه در طولانی‌مدت نهایتاً به تغییراتی در قشربندی اجتماعی می‌انجامد. مارکس بیان می‌کند: «در جریان مبارزه طبقاتی، طبقات جدیدی شکل می‌گیرند و قشرها و طبقات قدیمی تضعیف می‌شوند» (مارکس، ۱۳۶۰: ۳۲).

۲. ایجاد آگاهی طبقاتی: مبارزه طبقاتی به پرولتاریا کمک می‌کند تا به آگاهی طبقاتی دست یابد. این آگاهی منجر به سازمان‌دهی و اتحاد کارگران برای مبارزه علیه استثمار می‌شود. در مانیفست حزب کمونیست، می‌خوانیم: «پرولتاریا باید

به‌عنوان یک طبقه، خود را سازمان‌دهی کند» (مارکس، ۱۴۰۰: ۳۴).

۳. تشدید نابرابری و تضادهای اجتماعی: بورژوازی برای حفظ قدرت خود، از همه ابزارها از جمله سرکوب و بهره‌کشی استفاده می‌کند. این امر باعث افزایش شکاف بین طبقات و تشدید تضادها می‌شود و باعث تغییرات ساختاری منجر می‌گردد (پولانزاس، ۱۳۹۰: ۲۲۳-۲۲۵) مارکس به این موضوع اشاره می‌کند که «نظام اقتصادی توانایی ایجاد بحران‌های اجتماعی و اقتصادی را دارد که می‌تواند به مبارزه طبقاتی دامن بزند» (مارکس، ۱۴۰۱ الف: ۵۶).

بنابراین، مبارزه طبقاتی به‌عنوان یک نیروی محرکه، تأثیر عمیقی بر شکل‌گیری و ساختار قشربندی اجتماعی دارد. از دیدگاه مارکس، این مبارزه نه تنها به تغییرات اقتصادی بلکه به تغییرات اجتماعی و فرهنگی نیز منجر می‌شود. درنهایت، این فرآیند می‌تواند منجر به ایجاد یک جامعه بدون طبقه و عادلانه شود (مارکس، انگلس، ۱۳۹۷: ۱۱۰-۱۱۸).

تأثیر بر تضادهای اقتصادی و ساختار قشربندی: مارکس اشاره می‌کند که تضادهای طبقاتی حاصل استثمار طبقه کارگر توسط طبقه سرمایه‌دار است. این استثمار از طریق نابرابری در توزیع منابع و ثروت، به شکل‌گیری و پایداری قشربندی اجتماعی منجر می‌شود. در این بخش، نحوه تأثیر مبارزه طبقاتی بر تقویت نابرابری‌های اقتصادی و تثبیت جایگاه‌های اجتماعی بررسی می‌شود (مارکس، انگلس، ۱۴۰۰: ۳۲-۳۶).

نقش دولت و ایدئولوژی در تعمیق مبارزه طبقاتی و قشربندی اجتماعی: مارکس دولت را ابزاری در دست طبقه حاکم برای حفظ منافع و جایگاه خود می‌داند. او معتقد است که طبقه حاکم از طریق دولت و نهادهای ایدئولوژیک خود، تضادهای طبقاتی را تقویت می‌کند و ساختار قشربندی اجتماعی را حفظ می‌نماید (مارکس، ۱۴۰۰ الف: ۶۰-۶۵). از این منظر، ایدئولوژی طبقه حاکم به‌عنوان ابزاری برای مشروعیت بخشی به نظم موجود و تضعیف مبارزه طبقاتی عمل می‌کند (آلتوسر، ۱۳۷۸: ۴۵-۵۰).

۷. قشربندی نظام اجتماعی در قرآن

قشربندی اجتماعی به معنای تقسیم جامعه به لایه‌ها و طبقات مختلف بر اساس معیارهای گوناگون است. قرآن کریم به‌عنوان کتاب هدایت، به عوامل مؤثر در شکل‌گیری قشربندی اجتماعی پرداخته و راه کارهایی برای تعدیل نابرابری‌های ناعادلانه ارائه کرده است.

الف) عوامل اقتصادی مؤثر بر قشربندی

مال و ثروت (توزیع ناعادلانه ثروت): قرآن ثروت را ابزاری برای آزمایش انسان می‌داند (آل‌عمران: ۱۸۶) و هشدار می‌دهد که انباشت ثروت بدون توجه به حقوق فقرا، باعث ایجاد شکاف طبقاتی می‌شود: «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (توبه: ۳۴)؛ و کسانی که طلا و نقره را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند، پس آنان را به عذابی دردناک بشارت ده.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه اشاره می‌کند که کنز (ذخیره‌سازی ثروت بدون انفاق) باعث فقر عمومی و اختلافات طبقاتی می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۹: ۳۴۳). زکات و انفاق (راهکار قرآنی برای کاهش نابرابری): قرآن با تشریح زکات و انفاق، راهی برای تعدیل ثروت و کاهش فاصله طبقاتی ارائه می‌دهد: «خُدْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا» (توبه: ۱۰۲)؛ از اموال آن‌ها صدقه‌ای بگیر تا به‌وسیله آن، پاک و پاکیزه‌شان سازی. شهید مطهری معتقد است نظام زکات در اسلام، راهی برای جلوگیری از انباشت ثروت در دست عده محدود و توزیع عادلانه آن است (مطهری، ۱۳۷۸: ۲۱۵).

ب) عوامل اجتماعی مؤثر بر قشربندی

نژاد و قومیت (برتری جویی‌های ناعادلانه): قرآن هرگونه برتری‌جویی بر اساس نژاد و قومیت را نفی می‌کند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَأْتُمْ» (حجرات: ۱۳)؛ ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا

یکدیگر را بشناسید. گرمی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست. آیت‌الله مکارم شیرازی تأکید می‌کند که قرآن ملاک برتری را تقوا می‌داند، نه نژاد یا ثروت (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۲۲: ۲۲۶).

علم و دانش (عامل تحرک اجتماعی): قرآن به نقش علم در ارتقای جایگاه اجتماعی اشاره می‌کند: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر: ۹): بگو آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسان‌اند؟ علامه طباطبایی در تفسیر این آیه، بر تفاوت میان عالم و جاهل تأکید می‌کنند. ایشان با اشاره به این آیه، بر لزوم توجه به علم و دانش در ارتقای جایگاه اجتماعی انسان‌ها و تفاوت‌های آشکار میان عالمان و جاهلان تأکید دارند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۶: ۴۰۲).

ج) عوامل سیاسی مؤثر بر قشربندی

قدرت و حکومت (سوءاستفاده از موقعیت سیاسی): قرآن هشدار می‌دهد که قدرت سیاسی نباید ابزاری برای تثبیت نابرابری باشد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (نساء: ۵۸): خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید. امام خمینی (ره) در تفسیر این آیه تأکید می‌کند که حاکمان اسلامی موظف‌اند از قدرت برای تحقق عدالت اجتماعی استفاده کنند (خمینی، ۱۳۶۸: ۷۸).

ظلم و استبداد (تشدید نابرابری‌ها): قرآن ظلم را عامل اصلی فروپاشی جوامع می‌داند: «وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا» (کهف: ۵۹): و آن شهرها را هنگامی که ستم کردند، نابود ساختیم. علامه جوادی آملی می‌گوید ظلم سیاسی و اقتصادی باعث ایجاد شکاف عمیق بین طبقات جامعه می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۱۲: ۳۰۵).

۸. مقایسه، نقد و تحلیل

کارل مارکس قشربندی اجتماعی را به‌عنوان نتیجه تاریخی نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی می‌داند. مارکس باور دارد که ساختار طبقاتی جامعه ناشی از نظام

مالکیت خصوصی و روابط تولیدی ناعادلانه است که منجر به استثمار و تضاد بین طبقات فرادست و فرودست می‌شود (مارکس، ۱۴۰۰: ۴۵-۵۰). از سوی دیگر، قرآن کریم با تأکید بر ارزش‌های انسانی و عدالت اجتماعی، برابری و وحدت میان انسان‌ها را تشویق می‌کند و از نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی به‌عنوان موانعی برای رسیدن به کمال انسانی یاد می‌کند. مقایسه این دو دیدگاه، امکان درک عمق اختلافات و همچنین نقاط اشتراک آن‌ها را در راستای فهم بهتر عدالت و برابری در جامعه فراهم می‌سازد.

در ادامه به بررسی و تحلیل شباهت‌ها و تفاوت‌های اندیشه کارل مارکس و معیارهای قرآنی در زمینه عدالت اجتماعی، نابرابری و قشربندی اجتماعی می‌پردازیم و نقاط اشتراک و افتراق هر یک را توضیح می‌دهیم:

الف) نقاط اشتراک

تأکید هر دو بر وجود نابرابری اجتماعی: کارل مارکس قشربندی اجتماعی را نتیجه مستقیم نظام سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی می‌داند که در آن، نابرابری‌های اقتصادی، انسان‌ها را به دو طبقه اصلی تقسیم می‌کند: طبقه حاکم که مالک ابزار تولید است و طبقه کارگر که مجبور به فروش نیروی کار خویش برای بقا است. مارکس معتقد است که نابرابری‌های اجتماعی ناشی از مالکیت خصوصی و سیستم سرمایه‌داری است که استثمار کارگران توسط طبقه سرمایه‌دار را در پی دارد؛ او راه‌حل این نابرابری را در انقلاب و تغییر ساختارهای بنیادین می‌بیند تا به جامعه‌ای بی‌طبقه و عادلانه دست یابد (مارکس، ۱۴۰۱: ب: ۲۳۷-۲۳۹). این دیدگاه بر پایه تضاد طبقاتی و مبارزه کارگران برای دست‌یابی به حقوق اجتماعی و اقتصادی خود است.

قرآن نیز به وجود نابرابری‌های اجتماعی اشاره دارد، به‌عنوان نمونه در قرآن در درجات و رزق تفاوت قائل است: «وَأَلَلَّهُ فُضِّلَ بَعْضُكُم عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ» (نحل: ۷۱)؛ این آیه تصریح دارد که تفاوت در روزی، نتیجه اراده و حکمت الهی است و از منظر تکوینی طبیعی شمرده می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۲، ۳۳۷) یا

در تقسیم ارزاق برای تدبیر اجتماع: «نَحْنُ قَسَمًا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» (زخرف: ۳۲)؛ آیه نشان می‌دهد که اختلاف طبقات اجتماعی و معیشتی، بخشی از تدبیر الهی برای برقراری نیاز متقابل در جامعه است (فخر رازی، ۱۴۲۰، ۲۷: ۱۴۵)؛ اما قرآن ریشه نابرابری اجتماعی را نه صرفاً در ساختار اقتصادی، بلکه در سوءاستفاده از قدرت، ثروت و غفلت از اخلاقیات می‌داند. برای مثال: آیه ۳۴ سوره توبه درباره کنز اندوزی و انباشت ثروت بدون توجه به حقوق محرومان هشدار می‌دهد: «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»؛ کسانی که طلا و نقره را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به عذابی دردناک بشارت ده. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۹: ۳۴۳)؛ و آیه ۷ سوره حشر نیز بر توزیع عادلانه ثروت تأکید دارد: «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»؛ تا ثروت تنها در میان ثروتمندان شما دست‌به‌دست نگردد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۲۳: ۴۲۱).

اهمیت اقتصاد در شکل‌گیری طبقات: در اندیشه مارکس، اقتصاد نقش محوری در شکل‌دهی به ساختار اجتماعی دارد؛ به این معنا که مالکیت ابزار تولید و توزیع منابع اقتصادی موجب شکل‌گیری طبقات اجتماعی می‌شود (گیدنز، ۱۳۸۷: ۹۵-۹۸). مارکس با مطرح کردن مفهوم «زیربنا» و «اروینا»، بر این عقیده است که زیربنای اقتصادی یک جامعه، اساس و شکل‌دهنده تمام جنبه‌های دیگر جامعه از جمله سیاست، فرهنگ و نهادهای اجتماعی است (مارکس، ۱۴۰۱ الف: ۱۸۲-۱۸۵). او معتقد است که در نظام سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی ابزار تولید موجب طبقه‌بندی افراد به دو دسته اصلی کارگران و سرمایه‌داران می‌شود که در نتیجه این تقسیم، تضاد منافع میان طبقات مختلف جامعه ایجاد می‌شود و شرایط استثمار فراهم می‌گردد (مارکس، انگلس، ۱۴۰۰: ۹۸-۹۹).

در قرآن نیز تأثیر اقتصاد بر جامعه و طبقات اجتماعی مورد توجه قرار گرفته است. قرآن با تأکید بر انفاق، زکات و دوری از ثروت‌اندوزی، سعی دارد عدالت اقتصادی را در جامعه برقرار کند و از افزایش شکاف طبقاتی جلوگیری نماید. در آیه ۷ سوره حشر «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي

الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ كِي لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» خداوند به برقراری تعادل اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت تأکید دارد و آن را یکی از اصول مهم جامعه اسلامی می‌داند که موجب کاهش نابرابری‌های اجتماعی می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۹: ۳۵۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۲۴: ۳۲۵). آیه در مورد نحوه توزیع اموال به‌دست آمده از غنائم و منابع به نفع افراد مختلف جامعه صحبت می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۲۳: ۵۲۴). خداوند در این آیه بیان می‌دارد که آنچه از غنائم و اموال از اهل قریه‌ها به رسول خدا (ص) می‌رسد، برای خدا، پیامبر (ص) و بستگان پیامبر (ص)، یتیمان، مساکین و مسافران است. هدف از این توزیع این است که این اموال میان ثروتمندان دست‌به‌دست نگردد و جامعه به‌سوی تمرکز ثروت در طبقه‌ای خاص متمایل نشود. عبارت «کی لا یكون دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» به‌طور مستقیم به مسئله جلوگیری از انحصار و تمرکز ثروت در دستان ثروتمندان و اشراف اشاره دارد و به عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه ثروت تأکید می‌کند (قرائتی، ۱۳۸۸، ۹: ۵۴۲؛ توکل‌زاده، ۱۴۰۲: ۸۸-۹۲).

این آیه به‌گونه‌ای، قشربندی اجتماعی و تضاد طبقاتی را نفی می‌کند؛ زیرا در نظام‌هایی که نابرابری اجتماعی وجود دارد، ثروت عمدتاً در دست اقشار خاصی از جامعه انباشته می‌شود که منجر به طبقه‌بندی اجتماعی و تضاد طبقاتی می‌شود؛ اما قرآن با این دستورات به دنبال این است که با توزیع عادلانه منابع و ثروت، فرصتی برای همگان فراهم کند تا از نعمات الهی بهره‌مند شوند و جامعه از تمرکز ثروت در دست یک طبقه خاص دوری کند.

ضرورت مبارزه با ظلم و ستم اجتماعی: مارکس ظلم و ستم اجتماعی را محصول مستقیم نظام سرمایه‌داری می‌داند. به اعتقاد او، مالکیت خصوصی بر ابزار تولید به تقسیم جامعه به دو طبقه اصلی بورژوازی (مالکان سرمایه) و پرولتاریا (کارگران) منجر می‌شود که این تقسیم‌بندی به‌طور ذاتی به تضاد و استثمار می‌انجامد (مارکس، ۱۴۰۱ الف: ۱۷۷-۱۸۵). مارکس معتقد است که در نظام سرمایه‌داری، بورژوازی به‌منظور افزایش سود خود، کارگران را استثمار

می‌کند و به این ترتیب نابرابری اقتصادی و اجتماعی به وجود می‌آید (مارکس، انگلس، ۱۳۹۷: ۱۰۲-۱۰۸).

در ادامه راهکارهای مارکس و قرآن در زمینه عدالت اجتماعی، نابرابری و قشربندی اجتماعی اشاره می‌شود:

اول: انقلاب پرولتاریا: مارکس انقلاب پرولتاریا را تنها راه رهایی از استثمار و ظلم می‌داند. به اعتقاد او، کارگران باید با آگاهی از موقعیت طبقاتی خود، به مبارزه علیه بورژوازی پردازند و با براندازی نظام سرمایه‌داری، جامعه‌ای بی‌طبقه و عادلانه را بنا کنند. (مارکس، انگلس، ۱۴۰۰: ۸۹-۹۵).

دوم: مالکیت جمعی بر ابزار تولید: در جامعه کمونیستی که مارکس تصور می‌کند، ابزار تولید به صورت جمعی و تحت کنترل جامعه اداره می‌شود و در نتیجه نابرابری و استثمار از بین می‌رود (دادگر، ۱۳۹۲: ۲۸۳-۲۹۰).

راهکارهای قرآن برای مبارزه با ظلم و ستم: از منظر قرآن کریم، مبارزه با ظلم و ستم نه تنها یک وظیفه اخلاقی، بلکه تکلیف الهی و لازمه قوام جامعه انسانی است. مبنای این رویکرد را می‌توان در دستور عام الهی یافت که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل: ۹۰): خداوند به عدالت و نیکوکاری فرمان می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۲: ۳۴۳). این آیه بیانگر آن است که عدالت، نه صرفاً یک ارزش اجتماعی، بلکه فرمانی الهی و زیربنای همه روابط انسانی است.

اول: بر خلاف نگرش مادی‌گرایانه مارکسیسم که ریشه ظلم را صرفاً در ساختار اقتصادی و مالکیت خصوصی می‌بیند (مارکس، ۱۴۰۰: ۸۹-۹۵)، قرآن عوامل چندلایه را برمی‌شمارد:

روان شناختی: طغیان ناشی از استغنا (علق: ۶-۷) که به خودبرتربینی و استعلا می‌انجامد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۰/۳۶۰).

اجتماعی: ترک امر به معروف و نهی از منکر که موجب تثبیت ساختارهای ظالمانه می‌شود (مائده: ۷۸-۷۹).

اقتصادی: سوءاستفاده از تفاوت‌های طبیعی برای سلطه و محروم‌سازی، مانند رباخواری (بقره: ۲۷۵) و احتکار (توبه: ۳۴).

دوم: راهکارهای مبارزه با ظلم: در عرصه فردی ترکیه نفس و تقوا به‌عنوان سپر درونی در برابر میل به ظلم (بقره: ۱۷۷؛ انعام: ۱۵۲) و انفاق به‌عنوان ابزاری برای تعدیل ثروت (بقره: ۲۷۴).

در عرصه اجتماعی اجرای نظام اقتصادی عادلانه شامل زکات (توبه: ۱۰۳) و منع ربا (بقره: ۲۷۵) تا تفاوت‌های اجتماعی به نابرابری ساختاری منجر نشود.

در عرصه سیاسی تشکیل حکومت عدل که امانت‌داری و قسط را محور قرار دهد (نساء: ۵۸؛ حدید: ۲۵). به تعبیر علامه طباطبایی، هدف بعثت پیامبران، تحقق عدالت به‌عنوان «میزان حیات اجتماعی» است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۹/۲۹۹).

سوم: غایت نهایی: مارکسیسم جامعه آرمانی را کمونیسم بی‌طبقه و فاقد دولت می‌داند (مارکس، ۱۳۶۰: ۴۵)، اما قرآن غایت را در تحقق «امت وسط» می‌بیند که در آن، حاکمیت عدل الهی برقرار و انسان‌ها در پرتو هدایت الهی زندگی می‌کنند (بقره: ۱۴۳؛ حدید: ۲۵). این جامعه نه بر نفی طبقات تکوینی، بلکه بر نفی سلطه و تبعیض بنا می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۳/۳۵۰).

ب) نقاط افتراق

۱. مفهوم طبقه اجتماعی: تفاوت‌های بنیادین میان دیدگاه مارکسیستی و قرآنی در مورد ساختار اجتماعی، به‌خصوص در تعریف و تبیین «طبقه اجتماعی» و «تفاوت‌های اجتماعی»، از دوگانگی‌های پارادایمی عمیقی نشئت می‌گیرد که هر یک پیامدهای نظری و عملی متفاوتی دارند:

اول: معیار تعریف و ماهیت تقسیم‌بندی اجتماعی: مارکس بر اساس ماتریالیسم تاریخی خود، ساختار طبقاتی جامعه را تابعی مستقیم از «مالکیت ابزار تولید» می‌داند. در این تحلیل، طبقه به یک گروه اجتماعی تعریف می‌شود که موقعیت مشترکی در رابطه با تولید دارند. تقسیم‌بندی دوگانه به «بورژوازی» (مالکان ابزار تولید) و «پرولتاریا» (کسانی که نیروی کار خود را می‌فروشند و فاقد ابزار تولید هستند) جوهر تحلیل مارکسیستی را تشکیل می‌دهد. از این منظر، خصلت

اصلی نظام سرمایه‌داری، بازتولید این دو طبقه و تضاد ذاتی میان منافع آن‌هاست (مارکس، ۱۴۰۱ الف: ۵۰-۵۴). این تفاوت نه تنها یک تقسیم‌بندی کارکردی، بلکه یک تضاد ساختاری و اجتناب‌ناپذیر است که به استثمار و مبارزه طبقاتی منجر می‌شود. ماهیت این تقسیم‌بندی، اقتصادی و مادی است و بر روابط قدرت و استثمار تأکید دارد.

دیدگاه قرآن کریم: در مقابل، قرآن اگرچه وجود «تفاوت‌های اجتماعی» را انکار نمی‌کند و حتی آن را تأیید می‌کند، اما این تفاوت‌ها را لزوماً به «تضاد طبقاتی» (به معنای مارکسیستی آن) تقلیل نمی‌دهد. آیه ۱۶۵ سوره انعام: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۷: ۳۸۲)، بر وجود تفاوت‌هایی در استعدادها، مواهب و جایگاه‌ها تأکید می‌کند که هدف آن، «آزمون الهی» است. این تفاوت‌ها از یک منظر الهیاتی، بخشی از حکمت آفرینش تلقی می‌شوند که زمینه‌ساز آزمایش انسان در نحوه بهره‌گیری از امکانات و تعامل با دیگران را فراهم می‌آورند. در این دیدگاه، ماهیت تفاوت‌ها بیشتر بر جنبه‌های اخلاقی، معنوی و کارکردی استوار است و نه بر تضاد اجتناب‌ناپذیر اقتصادی.

دوم: معیار ارزش‌گذاری و هدف‌گذاری اجتماعی: مارکس در تحلیل مارکسیستی، ارزش‌گذاری اجتماعی به‌طور ضمنی تحت تأثیر موقعیت طبقاتی قرار دارد. ثروت و مالکیت ابزار تولید، اگرچه منشأ استثمار هستند، اما در نظام سرمایه‌داری به‌عنوان معیارهای قدرت و نفوذ اجتماعی عمل می‌کنند. هدف نهایی مبارزه طبقاتی، لغو مالکیت خصوصی ابزار تولید و رسیدن به جامعه‌ای بی‌طبقه است که در آن معیار ارزش‌گذاری، مشارکت در تولید اجتماعی و نه مالکیت یا بهره‌کشی است. این دیدگاه به دنبال دگرگونی انقلابی ساختار اقتصادی و سیاسی جامعه است.

دیدگاه قرآن کریم: قرآن به‌طور صریح، معیار ارزش‌گذاری انسان‌ها را از ثروت، نژاد، یا جایگاه اجتماعی مادی به «تقوا» منتقل می‌کند. آیه ۱۳ سوره حجرات: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۲۲: ۱۸۶)، این اصل را به‌روشنی بیان می‌کند. این دگرگونی در معیار ارزش‌گذاری، پیامدهای

عمیقی برای روابط اجتماعی دارد؛ زیرا هرگونه برتری جویی بر اساس معیارهای مادی را رد کرده و به جای آن، بر فضایل اخلاقی، تعهد دینی و پرهیزکاری تأکید می‌ورزد. هدف این دیدگاه، ایجاد جامعه‌ای است که در آن عدالت اجتماعی از طریق رعایت حقوق متقابل، انفاق و همبستگی اخلاقی محقق شود، نه لزوماً با حذف کامل تفاوت‌های مادی، بلکه با مدیریت اخلاقی آن‌ها.

تأثیرات اجتماعی: بر اساس دیدگاه مارکس، نابرابری‌های اجتماعی ناشی از ساختار اقتصادی جامعه است و اصلاحات اجتماعی باید به گونه‌ای باشد که مالکیت ابزار تولید به حالت عمومی تبدیل شود. این دیدگاه به‌ویژه در قرن نوزدهم و اوایل بیستم به ظهور جنبش‌های کارگری و انقلاب‌های اجتماعی منجر شد (لوکاج، ۱۳۹۸، ۱: ۱۳۰-۱۳۲).

همچنین از منظر قرآن، تأکید بر تقوا و عمل صالح می‌تواند منجر به ایجاد جامعه‌ای عادل و همبسته شود. قرآن بر اهمیت همکاری و حمایت از یکدیگر تأکید دارد و افراد را به پرهیز از ستمگری و فساد دعوت می‌کند. این دیدگاه می‌تواند به ترویج عدالت اجتماعی و تقویت همبستگی اجتماعی کمک کند (نراقی، ۱۳۹۹: ۹۵).

تفاوت در راه حل نابرابری: مارکس با تأکید بر تضاد طبقاتی و اصلاحات ساختاری به دنبال تغییر بنیادی در جامعه است. قرآن با تأکید بر عدالت اخلاقی، توزیع عادلانه ثروت و همبستگی اجتماعی به دنبال کاهش نابرابری‌هاست که توضیح آن آمد.

۲. عامل اصلی نابرابری: مارکس نابرابری را ناشی از تضاد طبقاتی می‌داند که بر اساس مالکیت ابزار تولید شکل می‌گیرد. او معتقد است که جامعه به دو طبقه اصلی تقسیم می‌شود: بورژوازی (مالکان سرمایه) و پرولتاریا (کارگران). به‌زعم او، این تقسیم‌بندی به استثمار و نابرابری اجتماعی منجر می‌شود (گیدنز، ۱۳۸۷: ۸۷-۹۲). در کتاب سرمایه، مارکس می‌نویسد: «سرمایه، ارزش اضافی ایجاد می‌کند که به‌وسیله استثمار کارگران به دست می‌آید و این فرآیند منجر به تضاد و نابرابری در جامعه می‌شود» (مارکس، ۱۴۰۱ الف: ۳۵۶)؛ اما در مقابل، قرآن کریم نابرابری را ناشی از گناه و

بی‌عدالتی می‌داند. در آیات مختلف، خداوند به مؤمنان دستور می‌دهد که عدالت را رعایت کنند و از ظلم و ستم پرهیز نمایند. یکی از آیات کلیدی در این زمینه آیه ۸ سوره مائده است که به عدالت اجتماعی تأکید می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۵: ۳۸۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۴: ۲۹۹).

تأثیرات اجتماعی: مارکس در ایجاد آگاهی طبقاتی و تقویت جنبش‌های اجتماعی مؤثر بوده است. او با تحلیل تضاد طبقاتی و نابرابری‌های اجتماعی، زمینه‌ساز تفکر اجتماعی و سیاسی در قرن بیستم شد. ظهور جنبش‌های کارگری و اعتراضات اجتماعی به‌ویژه در کشورهای صنعتی، از پیامدهای این تفکر به شمار می‌رود (مارکس، ۱۳۹۰: ۱۲۹-۱۳۴)؛ اما آموزه‌های قرآن در ایجاد جوامع عادل و متعادل نقش بسزایی دارد. تأکید بر عدالت اجتماعی و حمایت از مظلومان، می‌تواند به کاهش نابرابری و ایجاد همبستگی اجتماعی منجر شود. قرآن با تأکید بر تقوا و پرهیز از ظلم، به مسلمانان یادآوری می‌کند که مسئولیت اجتماعی دارند و باید در راستای تحقق عدالت تلاش کنند. به‌عنوان مثال، آیه ۱۷۷ سوره بقره که نیکوکاری را به ایمان و عمل صالح متصل می‌کند، به ترویج فرهنگ همیاری و همدلی در جامعه کمک می‌کند: «لَكِنَّ الْإِبْرَئِيمَ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱: ۶۴۸-۶۴۹؛ قرائتی، ۱۳۸۸، ۱: ۲۶۸).

۳. راه‌حل‌های مارکس و قرآن: مارکس معتقد است که تغییرات بنیادی در ساختار اجتماعی تنها از طریق انقلاب ممکن است. او بر این باور است که کارگران (پرولتاریا) باید علیه سرمایه‌داران (بورژوازی) قیام کنند و نظام اجتماعی را از نو بسازند. ویژگی‌های اصلی این رویکرد عبارت‌اند از:

آگاهی طبقاتی: مارکس بر اهمیت آگاهی از وضعیت طبقاتی تأکید می‌کند و می‌گوید که پرولتاریا باید بفهمد که تحت چه شرایطی زندگی می‌کند و چگونه به‌وسیله بورژوازی استثمار می‌شود.

تضاد طبقاتی: این نظریه بر این اصل استوار است که تضاد بین طبقات

اجتماعی منجر به تغییرات اجتماعی می‌شود. مارکس در مانیفست حزب کمونیست می‌نویسد: «تاریخ تمام جوامع تاکنون تاریخ تضادهای طبقاتی است» (مارکس و انگلس، ۱۴۰۰: ۱۴-۱۵).

تغییرات انقلابی: مارکس بر این باور است که فقط از طریق انقلاب می‌توان نظام موجود را سرنگون کرد و عدالت اجتماعی را برقرار نمود (مارکس، ۱۳۹۰: ۱۶۸). تاریخ چندین نمونه از انقلاب‌های اجتماعی را به نمایش گذاشته است که به پیروزی طبقاتی منجر شده‌اند، از جمله:

انقلاب اکتبر (۱۹۱۷): این انقلاب (اکتبر سرخ) در روسیه به رهبری بلشویک‌ها و تحت تأثیر نظریات مارکس صورت گرفت و به تشکیل نظام شوروی منجر شد.

جنبش کارگری:^۲ در کشورهای صنعتی، جنبش‌های کارگری با الهام از نظریات مارکسیستی، برای بهبود شرایط کار و زندگی کارگران شکل گرفتند (شوب، ۱۳۸۱: ۳۵۰-۳۸۲).

راه حل قرآن؛ اصلاح فردی و اجتماعی: قرآن بر اصلاح فردی و اجتماعی به عنوان راه حلی برای برقراری عدالت تأکید دارد. ویژگی‌های این رویکرد عبارت‌اند از:

تقوا و پرهیزکاری: قرآن تأکید می‌کند که افراد باید از گناه و ظلم پرهیز کنند. آیه ۱۷۷ سوره بقره به این موضوع اشاره دارد: «لَکِنَّ الْإِبْرَءَمَنَ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِکَةِ وَ الْکِتَابِ وَ النَّبِیِّنَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ».

عدالت اجتماعی: قرآن به مؤمنان دستور می‌دهد که در تمامی امور عدالت را رعایت کنند. آیه ۸ سوره مائده چنین می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ».

اصلاح درونی: قرآن بر اصلاح فردی تأکید دارد، زیرا تغییر درونی افراد می‌تواند به تغییرات اجتماعی منجر شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۱: ۵۹۷؛ همان، ۴: ۲۹۹-۳۰۰).

۱. در روسی به معنای «اکثریت» است در مقابلش منشویک‌ها (اقلیت) می‌باشد.

2. Labor movement.

قرآن نمونه‌هایی از شخصیت‌های تاریخی را به تصویر می‌کشد که با اصول اخلاقی و تقوا به اصلاح اجتماعی پرداخته‌اند، از جمله: پیامبران: مانند پیامبر اسلام (ص) که با تعالیم خود مردم را به سوی تقوا و عدالت دعوت کرد. در سوره آل عمران آیه ۱۰۴ آمده است: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۵۷۷:۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۳:۳۴).

صحابه و شخصیت‌های اسلامی: افرادی چون امام علی (ع) که به عدالت اجتماعی و اصلاحات در جامعه تأکید داشتند، از پیشگامان اجرای اصول اخلاقی و عدالتی در اسلام محسوب می‌شوند. نهج البلاغه، مجموعه‌ای از نامه‌ها، خطبه‌ها و سخنان حکمت‌آمیز امام علی (ع) است که در آن به موضوعات مهمی همچون عدالت اجتماعی، رفع ظلم و ستم، مبارزه با فساد و رعایت رفتار عادلانه با مردم پرداخته شده است. امام علی (ع) با تأکید بر اصول اخلاقی و حقوق مردم، سعی در ایجاد جامعه‌ای بر پایه انصاف و عدالت داشتند و همواره رهبران و کارگزاران حکومت را به رعایت حقوق مردم و دوری از تبعیض فرا می‌خواندند.

تأثیرات اجتماعی اجرای راه‌حل‌ها: انقلاب‌های اجتماعی که تحت تأثیر نظریات مارکس شکل گرفته‌اند، می‌توانند به نابرابری‌های اجتماعی دامن بزنند، اگر تغییرات به‌درستی مدیریت نشوند. در برخی موارد، این انقلاب‌ها به بحران‌های اجتماعی و اقتصادی منجر شده‌اند.

اصلاحات اجتماعی بر پایه آموزه‌های قرآن می‌تواند به نهادینه شدن عدالت و تقوا در جامعه منجر شود. این رویکرد باعث تقویت روابط اجتماعی و همبستگی میان افراد می‌شود. قرآن کریم برای تحقق عدالت اجتماعی، سیستمی چند سطحی ارائه می‌دهد که شامل سه لایه کلیدی است:

سطح فردی: تربیت اخلاقی و مسئولیت‌پذیری: ترویج فرهنگ تقوا و انفاق به‌عنوان محرک درونی؛ آیه: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ؛ هرگز به نیکی (کامل) نمی‌رسید مگر آنکه از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید» (آل عمران:

۹۲). علامه طباطبایی می‌گوید این آیه با تبدیل مال دوستی به ایثارگری، سرمایه اجتماعی ایجاد می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۳: ۴۲۳).

سطح نهادی: نظام‌های اقتصادی حقوقی: ایجاد نهادهای الزام‌آور مانند زکات و منع ربا؛ آیه: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا؛ از اموال آنان صدقه بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه‌شان سازی» (توبه: ۱۰۳) شهید صدر این آیه را پایه نظریه توزیع ثانویه ثروت در اسلام می‌داند (صدر، ۱۳۹۵: ۲۸۷).

سطح حکومتی: نظارت و اجرای عدالت: الزام حاکمان به اقامه قسط؛ آیه: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ ما پیامبران را با دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را نازل کردیم تا مردم به عدالت قیام کنند» (حدید: ۲۵) امام خمینی (ره) استناد به این آیه را مبنای ولایت فقیه در اجرای عدالت می‌داند (خمینی، ۱۳۶۸: ۶۵).

نتیجه‌گیری

این پژوهش به بررسی تطبیقی دیدگاه‌های کارل مارکس و قرآن کریم درباره قشربندی اجتماعی پرداخت. هر دو دیدگاه، وجود نابرابری‌های اجتماعی را تأیید می‌کنند، اما در تحلیل علل، راهکارها و غایت نهایی تفاوت‌های بنیادینی دارند:

الف) تحلیل مارکسیستی: اقتصاد به عنوان پایه قشربندی: مارکس قشربندی اجتماعی را محصول مستقیم نظام سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی ابزار تولید می‌داند. از نگاه او، جامعه به دو طبقه متضاد تقسیم می‌شود: بورژوازی (مالکان سرمایه) که با انباشت ثروت از طریق استثمار کارگران، قدرت اقتصادی و سیاسی را در اختیار می‌گیرد.

پرولتاریا (کارگران) که نیروی کار خود را می‌فروشند و تحت سلطه بورژوازی قرار دارند.

مارکس راه‌حل ریشه‌ای نابرابری را در انقلاب پرولتاریا و الغای مالکیت خصوصی می‌بیند تا به جامعه‌ای بی طبقه (کمونیستی) دست یابد. او معتقد است تغییرات ساختاری تنها از طریق مبارزه طبقاتی ممکن است.

ب) تحلیل قرآنی: توازن بین واقعیت اجتماعی و اخلاق: قرآن کریم

نیز به وجود نابرابری‌های اجتماعی اشاره دارد، اما ریشه آن را نه صرفاً در اقتصاد، بلکه در سوءاستفاده از قدرت، ثروت و غفلت از اخلاقیات می‌داند. قرآن با پذیرش تفاوت‌های تکوینی (مانند سطح درآمد یا موقعیت اجتماعی)، بر عدالت تشریحی تأکید می‌ورزد و راهکارهای چندبعدی ارائه می‌دهد:

فردی: تقوا، انفاق و امر به معروف (بقره: ۱۷۷).

اجتماعی: اجرای زکات، منع رباخواری و حمایت از محرومان (توبه: ۱۰۳).

سیاسی: تشکیل حکومت عادلانه (حدید: ۲۵).

قرآن جامعه مطلوب را امتی مبتنی بر عدالت الهی می‌داند، نه الغای کامل طبقات.

ج) نقاط اشتراک و افتراق: هر دو دیدگاه به نقش اقتصاد در شکل‌گیری

نابرابری‌ها اذعان دارند و ظلم اجتماعی را محکوم می‌کنند. در زمینه افتراق باید گفت مارکس راه حل را در تغییر خشونت‌آمیز ساختارها می‌بیند، در حالی که قرآن ترکیب اصلاح فردی و نهادی را پیشنهاد می‌کند. همچنین مارکس به حذف مالکیت خصوصی معتقد است، اما قرآن به تعدیل ثروت از طریق الزامات اخلاقی و قانونی تأکید دارد.

غایت نهایی مارکس «جامعه بی طبقه» است؛ اما قرآن به «جامعه عادل» تحت حاکمیت ارزش‌های الهی می‌اندیشد.

در حالی که مارکسیسم با تحلیل تک‌بعدی اقتصادی، راه‌حل‌های رادیکال را پیشنهاد می‌کند، قرآن با نگاهی جامع‌نگر به ابعاد فردی، اجتماعی و سیاسی، به دنبال ایجاد تعادل و همبستگی در جامعه است. آموزه‌های قرآنی با تأکید بر تقوا، عدالت و مسئولیت‌پذیری، الگویی پایدارتر برای کاهش نابرابری‌ها ارائه می‌دهد، در حالی که راهکارهای مارکسیستی در عمل با چالش‌هایی مانند خشونت و بازتولید نابرابری در نظام‌های کمونیستی روبه‌رو شده‌اند. این پژوهش نشان می‌دهد که تلفیق نقد ساختارهای ناعادلانه (مارکسیستی) با ارزش‌های اخلاقی و الهی (قرآنی) می‌تواند راه‌حلی متعادل برای تحقق عدالت اجتماعی باشد.

فهرست منابع

- * قرآن کریم (۱۳۷۳). ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم: دارالقرآن.
- امیرپورسعید، محمدعلی. (۱۳۹۸). «قشربندی و نابرابری اجتماعی». مطالعات کاربردی در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی. سال ۲. ش ۸. صص ۵۱ - ۶۰.
- آرون، ریمون. (۱۳۹۳). *مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی*. ترجمه باقر پرهام. چ ۸. تهران: علمی و فرهنگی.
- آلتوسر، لویی. (۱۳۷۸). *ایدئولوژی و سازویرگ‌های ایدئولوژیک دولت*. ترجمه روزبه صدر آرا. تهران: چشمه.
- پولانزاس، نیکوس. (۱۳۹۰). *طبقه در سرمایه‌داری معاصر*. ترجمه حسن فشارکی. فرهاد مجلسی پور. تهران: رخ داد نو.
- توکلی‌زاده، الهام؛ عترت‌دوست، محمد. (۱۴۰۲). *درآمدی بر عدالت اجتماعی در قرآن کریم*. چ ۱. تهران: خوشنام.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۹). *تفسیر تسنیم*. چ ۳. قم: اسراء.
- خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۶۸). *ولایت فقیه*. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- دادگر، یدالله. (۱۳۹۲). *تاریخ عقاید اقتصادی*. تهران: سمت.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه دهخدا*. تهران: دانشگاه تهران.
- سیف‌اللهی، سیف‌الله. (۱۳۸۸). *مبانی جامعه‌شناسی اصول، مبانی و مسائل اجتماعی*. چ ۲. تهران: جامعه پژوهان سینا.
- شریعتی، علی. (۱۴۰۰). *جامعه‌شناسی اسلامی*. چ ۷. تهران: قلم.
- شوب، دیوید. (۱۳۸۱). *لنین و لنینیسم*. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: خجسته.
- صدر، سید محمدباقر. (۱۳۹۵). *اقتصادنا*. چ ۷. قم: مکتب الإعلام الإسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۹۰). *المیزان فی تفسیر القرآن*. چ ۶. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل‌بن حسن. (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. چ ۳. تهران: ناصر خسرو.
- طیب، عبدالحسین. (۱۳۷۸). *أطیب البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: اسلام.
- عمید، حسن. (۱۳۸۹). *فرهنگ فارسی عمید*. تهران: امیرکبیر.
- فخر رازی، محمدبن عمر. (۱۴۲۰). *تفسیر الکبیر*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- قرائتی، محسن. (۱۳۸۸). *تفسیر نور*. تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- قرطبی، محمدبن احمد. (۱۳۶۴). *الجامع لأحكام القرآن*. تهران: ناصر خسرو.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۷). *جامعه‌شناسی*. ترجمه منوچهر صبوری کاشانی. چ ۲. تهران: نی.
- لوکاج، جرج. (۱۳۹۸). *تاریخ و آگاهی طبقاتی*. ترجمه سیدمحمد بهشتی. تهران: نی.
- مارکس، کارل. (۱۳۶۰). *کمونیست‌ها و کارل هینسن «نقد برنامه گوتا»*. تهران: پژوها.
- مارکس، کارل. (۱۳۹۰). *مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*. ترجمه احمد صدارتی. تهران: نی.
- مارکس، کارل. (۱۳۹۵). *نقد برنامه گوتا*. چ ۲. تهران: پژوها.
- مارکس، کارل. (۱۴۰۱ الف). *سرمایه*. ترجمه حسن مرتضوی. تهران: لاهیتا.

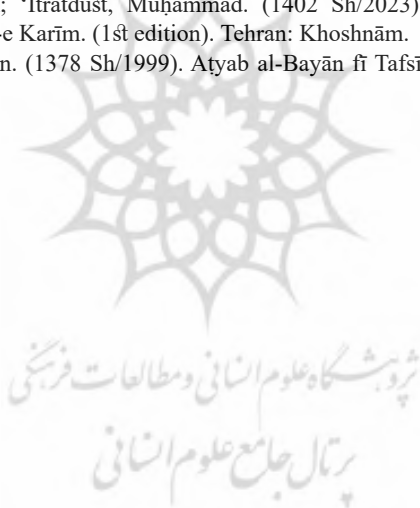
- مارکس، کارل. (۱۴۰۱ ب). نقد فلسفه حق هگل. ترجمه محمود عبادیان. حسن قاضی مرادی. چ ۱. تهران: اختران.
- مارکس، کارل؛ انگلس، فردریش. (۱۳۹۷). ایدئولوژی آلمانی. ترجمه حمید یزدان‌پناه. تهران: آگه.
- مارکس، کارل؛ انگلس، فردریش. (۱۴۰۰). مانیفست حزب کمونیست. ترجمه علی باش. تهران: پیام امروز.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۲). جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۸). نظری به نظام اقتصادی اسلام. چ ۷. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۹). نظام حقوقی اسلام. چ ۹. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی. (۱۴۰۲). عدل الهی. تهران: صدرا.
- معین، محمد. (۱۳۷۶). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر؛ و همکاران. (۱۳۷۱). تفسیر نمونه. چ ۱۰. تهران: دارالکتب الإسلامية.
- نجاتی، حسن. (۱۳۹۹). اقتصاد سیاسی و قشریندی اجتماعی در اندیشه مارکسیستی. تهران: دانشگاه الزهراء (س).
- نراقی، محمد. (۱۳۹۹). عدالت اجتماعی در قرآن. تهران: سروش.



References

- The Holy Qur'an
 'Amīd, Ḥasan. (1389 Sh/2010). Farhang-e Fārsī-ye 'Amīd. Tehran: Amir Kabir.
- Althusser, Louis. (1378 Sh/1999). Idi'olozhī va Sāzo-barg-hā-ye Idi'olozhīk-e Dowlat. Translator: by Rūzbeh Ṣadr Ārā. Tehran: Cheshmeh.
- Amīrpūr Sa'īd, Muḥammad-'Ali. (1398 Sh/2019). "Qeshribandi va Nābarābarī-ye Ijtimā'ī." Motāli'āt-e Kārburdī dar 'Ulūm-e Ijtimā'ī va Jāmi'e-shināsī, vol. 2, no. 8, pp. 51–60.
- Aron, Raymond. (1383 Sh/2014). Marāḥil-e Asāsī-ye Seyr-e Andīshe dar Jāmi'e-shināsī. (8th edition). Translator: Bāqir Parhām. Tehran: 'Ilmi va Farhangī.
- Dādgar, Yadollāh. (1392 Sh/2013). Tārīkh-e 'Aqāyid-e Iqtisādī. Tehran: SAMT.
- Dehkhodā, 'Ali-Akbar. (1377 Sh/1998). Loghatnāmeḥ-ye Dehkhodā. Tehran: University of Tehran.
- Fakhr al-Rāzī, Muḥammad ibn 'Umar. (1420 AH/2000). Al-Tafsīr al-Kabīr. Beirut: Dār Ihyā' al-Turāth al-'Arabī.
- Giddens, Anthony. (1387 Sh/2008). Jāmi'e-shināsī (2nd edition). Translator: Manūchehr Ṣabūrī Kāshānī. Tehran: Ney.
- Javadī Amolī, Abdullah. (1389 Sh/2010). Tafsīr-e Tasmīm (3rd edition). Qom: Isra' Publications.
- Khomeini, Seyyed Ruhullah. (1368 Sh/1989). Velāyat-e Faqīh. Qom: The Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Lukács, Georg. (1398 Sh/2019). Tārīkh va Āgāhī-ye Ṭabaqātī. Translator: Seyyed Muḥammad Beheshī. Tehran: Ney.
- Makārim Shīrāzī, Nāṣir; et al. (1371 Sh/1992). Tafsīr-e Nemūneh (10th edition). Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiya.
- Marx, Karl. (1360 Sh/1981). Komūnīst-hā va Kārl Heinzen: Naqd-e Barnāmeḥ-ye Gotha. Tehran: Pezhvāk.
- Marx, Karl. (1390 Sh/2011). Mafāhīm-e Asāsī-ye Jāmi'e-shināsī. Translator: Aḥmad Ṣedrātī. Tehran: Ney.
- Marx, Karl. (1395 Sh/2016). Naqd-e Barnāmeḥ-ye Gotha (2nd edition). Tehran: Pezhvāk.
- Marx, Karl. (1401 Sh/2022a). Sarmāye. Translator: Ḥasan Mortazavī. Tehran: Lāhītā.
- Marx, Karl. (1401 Sh/2022b). Naqd-e Falsafe-ye Ḥaqq-e Hegel. (1st edition). Translator: Maḥmūd 'Ebādīān and Ḥasan Qāzī Morādī. Tehran: Akhtarān.
- Marx, Karl; Engels, Friedrich. (1398 Sh/2018). Idi'olozhī-ye Ālmānī. Translator: Ḥamīd Yazdānpanāh. Tehran: Āgah.
- Marx, Karl; Engels, Friedrich. (1400 Sh/2021). Mānīfest-e Hizb-e Komūnīst. Translator 'Ali Bāsh. Tehran: Payām-e Imrūz.
- Miṣbāḥ Yazdī, Muḥammad-Taqī. (1392 Sh/2013). Jāmi'e va Tārīkh az Dīdgāh-e Qur'ān. Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute.
- Moein, Mohammad. (1376 Sh/1997). Farhang-e Fārsī [Persian Dictionary]. Tehran: Amir Kabir.
- Mutahhari, Morteza. (1378 Sh/1999). Nazarī be Nizām-e Iqtisādī-ye Islām (7th edition). Tehran: Sadra Publications.
- Mutahhari, Morteza. (1389 Sh/2010). Nizām -e Ḥuqūqī-ye Islām (9th edition). Tehran: Sadra Publications.
- Mutahhari, Morteza. (1402 Sh/2023). 'Adl-e Ilāhī. Tehran: Sadra Publications.
- Naraqī, Muḥammad. (1399 Sh/2020). 'Adālat Ijtimā'ī dar Qur'ān. Tehran: Soroush.
- Nejati, Hasan. (1399 Sh/2020). Iqtisādī Siyāsī va Qeshribandī Ijtimā'ī dar Andīshe Marxīstī. Tehran: Al-Zahra University.

- Poulantzas, Nicos. (1390 Sh/2011). *Ṭabaq-e dar Sarmāye-dārī-ye Mo'āšir*. Translator: Ḥasan Feshārki and Farhād Majlisīpūr. Tehran: Rokhdād-e Nū.
- Qarā'atī, Moḥsen. (1388 Sh/2009). *Tafsīr-e Nūr*. Tehran: Markaz-e Farhangī Dars-hā'ī az Qur'ān.
- Qurtūbī, Muḥammad ibn Aḥmad. (1364 Sh/1985). *Al-Jāmi' li-Aḥkām al-Qur'ān*. Tehran: Nāṣer Khosrow.
- Ṣadr, Seyyed Muḥammad-Bāqir. (1395 Sh/2016). *Iqtisādunā* (7th edition). Qom: Maktab al-I'lām al-Islāmī.
- Seyfollāhī, Seyfollāh. (1388 Sh/2009). *Mabānī-ye Jāmi'e-shināsī: Uṣūl, Mabānī va Masā'il-e Ijtīmā'ī* (2nd edition). Tehran: Sinai Society of Scholars.
- Sharī'atī, 'Alī. (1400 Sh/2021). *Jāmi'e-Shināsī-ye Islāmī* (7th edition). Tehran: Qalam.
- Shoup, David. (1381 Sh/2002). *Lenin va Leninism*. Translator: Moḥammad Raffī'ī Mehrābādī. Tehran: Khoshesteh.
- Ṭabarsī, Faḍl ibn Ḥasan. (1372 Sh/1993). *Majma' al-Bayān fī Tafsīr al-Qur'ān* (3rd edition). Tehran: Nāṣer Khosrow.
- Ṭabāṭabā'ī, Seyyed Muḥammad-Ḥusayn. (1390 Sh/2011). *Al-Mizān fī Tafsīr al-Qur'ān* (6th edition). Qom: Daftar-e Intishārāt-e Islāmī.
- Tavakkulzādeh, Ilhām; 'Itratdūst, Muḥammad. (1402 Sh/2023). *Darāmadī bar 'Adālat-e Ijtīmā'ī dar Qur'ān-e Karīm*. (1st edition). Tehran: Khoshnām.
- Ṭayyib, 'Abd al-Ḥusayn. (1378 Sh/1999). *Atyab al-Bayān fī Tafsīr al-Qur'ān*. Tehran: Islām Publications.



| Extended Abstract |

Analytical and Comparative Study of the Concept of Social Stratification: The Qur'anic Approach and Karl Marx's Theory

Mohammad Ali Hosseini , Fatemeh Molla Agha Baba,
Mohammad Taher Yaghoubi

Research Objective: The present study, entitled “An Analytical and Comparative Study of the Concept of Social Stratification from the Perspective of the Qur'an and Karl Marx,” seeks to compare two distinct theoretical frameworks concerning social stratification and inequality. On the one hand, Karl Marx's thought—as one of the founders of conflict theory in sociology—explains social stratification based on the relations of production, ownership of the means of production, and class relations. On the other hand, the Holy Qur'an, as a divine and guiding revelation, interprets social stratification not through material criteria but through spiritual, moral, and justice-oriented values. The primary objective of this research is to elucidate the points of convergence and divergence between these two perspectives and to examine the theoretical and practical implications of each for the organization of human society. Moreover, the study aims to fill an existing gap in interdisciplinary research between religion and sociology by offering a fresh analytical approach that enables the use of Qur'anic teachings for a deeper understanding of justice and social equality.

Research Methodology: The research employs an analytical–comparative method. In the section related to Marx, primary sources such as *Capital* and *The Communist Manifesto*, along with the works of interpreters and commentators of Marxist thought, have been utilized. In the Qur'anic section, data have been derived from the verses of the Holy Qur'an and authoritative Qur'anic exegeses such as *Al-Mizān* and *Tafsīr Nemūneh*. Data collection has been conducted through a library-based research method. In the analysis phase, an effort has been made to reinterpret the key concepts of both perspectives concerning social stratification, class, exploitation, justice, and inequality. Subsequently, by comparing the theoretical foundations and criteria of social valuation in both approaches, the points of convergence and divergence have been identified.

Findings: The findings of the study indicate that both Marx and the Qur'an acknowledge the existence of social inequalities; however, they differ significantly in explaining their origins and functions:

1. **The Basis of Social Stratification:** Marx views stratification as a direct product of ownership of the means of production and class conflict. He divides society into two main classes: the bourgeoisie, as the owners of capital, and the proletariat, as the propertyless workers. From Marx's perspective, this inherent contradiction drives history toward class struggle. In contrast, the Qur'an regards differences among people as part of the divine order of creation, intended to promote cooperation, perfection, and moral testing. Yet, unjust inequalities resulting from arrogance, misuse of power, and

accumulation of wealth are condemned in the Qur'anic view.

2. Criteria of Social Valuation: For Marx, social value is primarily defined by one's class position and economic role. In a capitalist society, the ruling class, by possessing capital and the means of production, also monopolizes economic and political power. The Qur'an, on the other hand, presents piety (Taqwā) and righteous deeds as the true criteria of superiority: "Indeed the noblest of you in the sight of Allah is the most Godwary among you" (Qur'an 49:13). Thus, in the Qur'anic worldview, even a poor but pious and righteous individual enjoys higher dignity and worth.

3. Roots of Social Inequality: Marx interprets inequality as a structural consequence of capitalism, explaining it through concepts such as "surplus value" and "exploitation." The Qur'an, however, distinguishes between natural differences and unjust inequalities. Natural distinctions are part of divine wisdom, while inequalities arising from injustice, hoarding of wealth, usury, and political or economic oppression are considered the sources of societal corruption.

4. Solutions to Inequality: Marx proposes a proletarian social revolution, the abolition of private ownership, and the establishment of a classless society as the solution. The Qur'an, however, outlines a path of reform grounded in social justice, charity (zakāt), almsgiving (infāq), mutual cooperation, enjoining good and forbidding evil, and the establishment of a just governance. From the Qur'anic perspective, natural inequality is acceptable, but it must never lead to structural domination or discrimination.

5. The Role of Religion and Morality: Marx regards religion as "the opium of the masses," a tool in the hands of the ruling class that prevents class consciousness. Conversely, the Qur'an presents religion as a guide for justice, liberation, and moral direction, asserting that the mission of the prophets was to establish equity and justice: "Certainly We sent Our apostles with manifest proofs, and We sent down with them the Book and the Balance, so that mankind may maintain justice" (Qur'an 57:25).

Conclusion: The study concludes that although both Marxist thought and the Qur'anic perspective acknowledge the existence of social inequality, they differ fundamentally in their foundations, criteria, and proposed solutions. Marx adopts a materialistic and structural outlook, viewing inequality purely as a product of the economic system. In contrast, the Qur'an offers a multidimensional approach that incorporates not only economic but also moral, spiritual, psychological, and political dimensions.

Marx envisions salvation through proletarian revolution and the abolition of private property, whereas the Qur'an identifies social justice and piety (taqwā) as the true remedies. It does not reject natural differences; rather, it considers them as a framework for growth, cooperation, and moral testing. This comparison demonstrates that the Qur'an, in contrast to the Marxist approach, presents a more comprehensive and human-centered conception of social justice. By proposing moral and social solutions instead of structural overthrow, it seeks the reform and elevation of both the individual and society. Accordingly, this research can serve as a foundation for rethinking theories of social justice and for developing Qur'an-based solutions to the crises of inequality in contemporary societies.

Keywords: Karl Marx; Social stratification; Exploitation; Class conflict; Qur'an; Social justice